

روایت راغفر از جامعه‌ای که همه چیز در آن قابل خرید و فروش می‌شود

دلالی یا واسطه‌گری از جمله مشاغل کاذبی است که در صورت عدم وجود فعالیت‌های تولیدی ظهور پیدا می‌کند. هنگامی که اقتصاد یک کشور بر پایه دلالی بنا شود، رفته رفته به سوی نابودی و مرگ تدریجی پیش خواهد رفت. حجم دلالی اقتصادی به ویژه در زمان‌هایی که کشورها دچار جنگ یا تحریم هستند، افزایش پیدا می‌کند و به نوعی باعث بسته شدن راه‌های قانونی خرید و فروش می‌شود که آسیب‌های بسیاری را در جامعه ایجاد می‌کند.

دلالی یا واسطه‌گری از جمله مشاغل کاذبی است که در صورت عدم وجود فعالیت‌های تولیدی ظهور پیدا می‌کند. هنگامی که اقتصاد یک کشور بر پایه دلالی بنا شود، رفته رفته به سوی نابودی و مرگ تدریجی پیش خواهد رفت. حجم دلالی اقتصادی به ویژه در زمان‌هایی که کشورها دچار جنگ یا تحریم هستند، افزایش پیدا می‌کند و به نوعی باعث بسته شدن راه‌های قانونی خرید و فروش می‌شود که آسیب‌های بسیاری را در جامعه ایجاد می‌کند.

در چنین شرایطی جامعه از عدم کسب مهارت رنج خواهد برد زیرا انواع خاصی از محصولات به دست افرادی خواهد افتاد که هیچ گونه تخصصی درباره آن ندارند و این مسئله به رواج بیکاری در جامعه منجر خواهد شد زیرا فارغ التحصیلان دانشگاه‌ها در زمینه‌های تخصصی خود به کار گرفته نخواهند شد. در چنین جامعه‌ای بخش تولید کاملاً فلج خواهد شد و راه‌ها برای ایجاد فساد در رده مدیران گشوده خواهد شد، فرزندان صاحبان مناصب مملکتی از طریق لابی و ارتباط‌های موجود و استفاده از رانت اطلاعاتی به طور مثال، با مطلع شدن از بالا رفتن تعرفه یک کالا یا ممنوع شدن ورود یک کالا به کشور، به ذخیره آن کالا برای روزمبادا اقدام می‌کنند.

روزنامه قانون تصمیم دارد در قالب یک پرونده شامل یک سلسله گفت و گو مبحث دلالی اقتصادی را در ایران از سه منظر اقتصادی، جامعه‌شناسی و روانشناسی بررسی کند و به اثرات سوء این پدیده از دیدگاه این سه علم بپردازد. در اولین بخش این پرونده، گفت و گویی ترتیب داده ایم با حسین راغفر، اقتصاددان و استاد دانشگاه الزهرا که مشروح آن را در ادامه می‌خوانید.

با توجه به این که در کشوری زندگی می‌کنیم که پدیده دلالی و رانت‌خواری اقتصادی به نوعی به عنوان یکی از کسب و کارهای اصلی در آن به چشم می‌خورد، فکر می‌کنید این پدیده محصول چه نوع سیاست‌ورزی‌ای است؟

نکته کلیدی که در ابتدا باید به آن اشاره کرد، این است که در ساختار اقتصاد ایران، فعالیت‌های غیرمولد سلطه اصلی را دارد و به همین دلیل زمینه برای ایجاد سودهای کلان فراهم است. علت شکل‌گیری چنین ساختار اقتصادی‌ای این است که سرمایه‌ها به سمت بخشی که سهم سود در آن زیاد باشد، حرکت می‌کنند. این یک منطق اقتصادی است که در اقتصادی که به فعالیت‌های غیرمولد، سودهای بزرگی اختصاص می‌یابد، بخش مولد شکل نخواهد گرفت. این مسئله در ایران از دوره قاجار مطرح بوده که سلطه سرمایه مالی و تجاری (در سال‌های پیشین، تجاری و در سال‌های اخیر، مالی) غالب بوده است.

شاخص بسیار مهمی که در ساختار اقتصاد ایران وجود دارد، شاخص سهم تشکیل سرمایه ثابت ناخالص در بخش‌های مختلف اقتصاد کشور است. این شاخص، نشانگر جهت‌گیری‌های کلی یک اقتصاد است. علت نشست و نفوذ سرمایه در یک بخش، سودی است که در آن شکل می‌گیرد. در بخش کشاورزی از سال ۱۳۳۸ تا ۱۳۹۱ روندی کاملاً خطی با رشد حدود ۳ درصد دیده می‌شود و در بخش صنعت حدود ۲۵ درصد و بین ۶۵ تا ۷۰ درصد در بخش خدمات مشاهده می‌شود. بخش‌های مولد، شامل بخش کشاورزی و صنعت است که ارزش افزوده ایجاد می‌کند. نکته قابل توجه این است که با رجوع به بخش خدمات، به سال‌های اخیر می‌رسیم و می‌بینیم به طور کلی از سال‌های جنگ به بعد، یعنی ۱۳۶۸ تا ۱۳۹۱ براساس شاخص، رشد درآمد حاصل از تورم در بخش فعالیت‌های پولی تبدیل به ۲۰ هزار درصد، در بخش مسکن ۱۳۰ برابر، در کشاورزی ۷۰ برابر و در بخش صنعت ۶۰ برابر شده است که نشان می‌دهد ما با یک ساختار بیمار اقتصادی روبه‌رو هستیم که در سال‌های مختلف، متفاوت بوده و در سال‌های ۸۴ به بعد دچار عمده‌ترین تفاوت‌ها و تغییرات جدی شده است؛ یعنی روندهای بخش خدمات و صنعت معکوس هم بوده و بخش کشاورزی روند کاملاً ثابتی را طی کرده است. از سال ۸۴ روند واردات در کشور به شدت افزایش یافته و روند سرمایه‌گذاری صنعتی کاهش پیدا کرده است. آن چه ذکر شد، در واقع چیزی است که از آن به ساختار اقتصادی تعبیر می‌شود. به عبارتی مقصود از ساختار اقتصادی کشور، اهمیت بخش‌های مختلف اقتصاد در سرمایه‌گذاری و به تبع آن بازدهی‌هایی است که در سرمایه‌گذاری دارند. در چنین اقتصادی تولید شکل نمی‌گیرد و خرید و فروش پول و سپس مسکن بیشترین سهم را در کسب درآمد دارند. بررسی این مسئله از سال ۱۳۷۲ تا ۱۳۹۲ یعنی ظرف ۲۰ سال، نشان از رشد ۱۱۰ برابری تورم در این بخش‌ها دارد، تورمی که منجر به کسب درآمد شده است. در چنین فضایی هرگز امکان ایجاد تولید به معنای واقعی وجود نخواهد داشت.

نگاه به بخش توسعه باید چگونه باشد؟

توسعه در واقع افزایش ظرفیت‌های خلق ارزش افزوده است. تجربه تاریخی کشورهای توسعه‌یافته در دنیا نشان می‌دهد، صنعت می‌تواند ارزش افزوده خلق و بیشترین سهم را در اشتغال ایجاد کند. حالا چرا اقتصاد کشور ما قادر به خلق شغل نیست؟ زیرا فعالیت‌های اقتصادی وارد بخش‌های غیرمولد شده است. مثلاً خرید و فروش زمین، بماند که اگر تورم مسکن ۱۱۰ برابر شده، تورم در بخش زمین حدود ۱۶۰ برابر شده است یعنی کسی که زمین خریده در طول این سال‌ها سود بیشتری کرده است. این در واقع شمایی از ساختار اقتصاد ایران است، حال در چنین ساختار اقتصادی‌ای برای ایجاد هر تغییری به سمت صنعتی شدن، ناگزیریم جای بخش‌های صنعت و خدمات را عوض کنیم اما این اتفاق به این سادگی‌ها صورت نخواهد گرفت چراکه منافع بسیار زیادی در اینجا نهفته است. این مسئله نوعی اقتصاد سیاسی ایجاد کرده و افرادی که تابع این اندیشه‌اند، به سودهای افسانه‌ای دست می‌یابند. علت این است که هیچ مالیاتی از فعالیت‌های غیرمولد زمین و مسکن دریافت نمی‌شود. حدوداً دو سال پیش دولت لایحه‌ای تحت عنوان مالیات بر عواید حاصل از سرمایه به مجلس ارائه داد که موسوم به capital gains tax است، متأسفانه این لایحه در مجلس تصویب نشد و جالب اینجاست که دولت هم از عدم تصویب آن ابراز خوشحالی کرد. بهانه این بود که با تصویب این لایحه مسکن وارد رکود می‌شود. میزان قابل توجهی از ارقامی که وارد بخش مسکن شده، حباب است. بنابراین

قوانین، قیمت استفاده از زمین را تعیین می کند و طراح قوانین همان کسانی هستند که ساخت و ساز می کنند. به طور مثال وقتی نماینده مجلس فعالیت بساز و بفروش دارد، چطور می توان انتظار داشت چنین لایحه ای به مجلس ارائه شود و رای بیاورد؟

به عبارتی هیچ کاردی دسته خودش را نمی برد و این درواقع منطقی است که امروزه پشت مسائل اقتصادی کشور ما وجود دارد. در دهه ابتدایی انقلاب، مسائل کمی متفاوت بود ولی وقتی که منطق اقتصاد بر همه شئون اجتماعی و فرهنگی و hellip& اثر می گذارد، باعث می شود به سمت یک جامعه بازاری پیش برویم. زمانی بحث فروش کلیه بسیار داغ شده بود، برخی می گفتند این عده سیاه نمایی می کنند و آب به آسیاب اسرائیل می ریزند، چندی بعد یک نماینده مجلس مطرح کرد که چه ایرادی دارد عده ای کلیه بخرند و عده ای بفروشند! در چنین جامعه ای همه چیز قابل خرید و فروش می شود الگوها در این زمینه از آمریکا گرفته می شود؛ در آنجا اقتصاد نئولیبرال که هر چیزی را تبدیل به شیء و قابل خرید و فروش می کند، حاکم است. به طور مثال فروش جای پارک یا حرکت در پشت ماشین ها و استتار کردن آن ها برای فرار از طرح ترافیک و دریافت وجه بابت این کار.

به نظر شما چرا چنین اندیشه ای ریشه دار می شود و گسترش پیدا می کند؟

مسئله این است که در جامعه مسائل مدنی و اخلاقی، قابل پولی شدن نیست. اگر چنین شود، دو اشکال اساسی پیش خواهد آمد که ناشی از نوع نگاه اخلاقی است؛ ابتدا این که جامعه به شدت قطبی می شود یعنی کسانی که پول دارند، می توانند همه چیز بخرند و آن هایی که پول ندارند، هیچ چیز نمی توانند بخرند. دوم این که فساد به شدت گسترده می شود. مثلاً در آمریکا فساد به شکلی شده که بسیاری چیزها تغییر نام داده است. مثلاً عبارت کارچاق کنی به Logrolling تغییر نام یافته است. مثلاً شما نماینده می شوید و یک کمپانی تقبل می کند پول انتخابات شما را پرداخت کند و شما وقتی وارد مجلس شدید، کارچاق کن این کمپانی می شوید و این درآمریکا کاملاً رسمیت دارد. جورج بوش ۲۵۰ میلیون دلار از بودجه انتخاباتی اش را به همین صورت پرداخت کرده است. به خاطر گستردگی این نوع فعالیت، تنها چیزی که در این زمینه مطرح شده این است که این گونه فعالیت ها باید رسمی باشد یعنی مقدار پول و محلی که هزینه از آن تامین می شود، اعلام شود. بنابراین ساختار سیاسی و تصمیمات اساسی، دیگر نه برای مردم بلکه برای بنگاه های بزرگ یعنی صاحبان سرمایه گرفته می شود. نکته قابل توجه این است که پول همین بنگاه ها از طریق قیمت کالا و خدمات و از مردم تامین می شود بنابراین فساد یکی از پدیده های غالب و ساختاری چنین نظام های اقتصادی ای است. یکی از دلایل گستردگی فساد در ایران نیز شکستن قبح مسئله فساد است و مسئولانی که سلامت اقتصادی دارند هر روز مهجورتر می شوند زیرا در چنین شرایطی افراد محافظه کار می شوند و برای حفظ منافع خود از خطرپذیری و ابداع و ابتکار و مسائلی از این دست کنار می کشند زیرا برای آن ها هزینه زا خواهد بود. متأسفانه در نظام اداری ایران این تفکر حاکم است. بنده گاهی تعجب می کنم که چگونه ممکن است مسئولان مملکت با وجود جمعیت جوان بیکار در جامعه، شب ها سر راحت بر بالین بگذارند. مسئله اصلی این است که کشور دارای ضعف های ساختاری است که کج کاری های جدی برای اقتصاد ایجاد می کند. درچنین شرایطی کسی در فعالیت های صنعتی سرمایه گذاری نخواهد کرد. کسانی هم که در این زمینه سرمایه گذاری کرده اند، ترجیح می دهند پول خود را بیرون کشیده و وارد مثلاً بازار ارز شوند و صرفاً خرید و فروش کنند که نه مالیات بدهند و نه شناسایی شوند زیرا در بازار ارز به سهولت امکان انتقال پول حتی به خارج از کشور وجود دارد.

با توجه به میزان رشد اقتصادی پیش بینی شده در کشور برای سال جاری، ارتباط این نوع فعالیت ها را با آمار بیکاری چگونه می بینید؟

رشد اقتصادی که برای کشور پیش بینی شده بر اساس آمار صندوق بین المللی پول رشد اشتغالزا نیست. نهادهای مختلفی برای امسال کشور رشد پیش بینی کرده اند که نرخ این رشد بین ۳ تا ۶ درصد پیش بینی شده است که تأکید عمده این نهادها روی فروش بیشتر نفت و گاز است که فعالیت های سرمایه بر است و اشتغالزا نیست. ظرفیت های لازم در این بخش ها وجود دارد در بخش خودروسازی و فولاد هم همین طور است و در نهایت ظرفیت های خالی آن ها فعال می شود. در چنین شرایطی بیشترین آسیب متوجه بنگاه های کوچک و متوسط می شود که مورد توجه دولت نیستند.

این نوع دلالتی با توجه به این که منجر به رواج بیکاری در جامعه است و باعث می شود فارغ التحصیلان در زمینه های تخصصی به کار گرفته نشوند، چه تاثیری بر عدم کسب مهارت در جامعه می گذارد؟

افرادی در جامعه هستند که به دلیل حضور پدران شان در عرصه ساخت و ساز، وارد این حوزه شده اند در حالی که فاقد هرگونه صلاحیت فنی هستند و تنها به دلیل داشتن سرمایه وارد این عرصه شده و به سودهای کلان دست یافته اند. در چنین شرایطی برای فرزندان این قشر، دیگر تحصیل کردن به صرفه نیست زیرا در حوزه مسکن سود صد در صد وجود دارد. از سال های ۸۶ تا ۹۱ سود فعالیت های مسکن چیزی در حدود صد درصد و بدون پرداخت مالیات بوده است. حال در چنین شرایطی از آنجا که مردم قادر به خرید مسکن نیستند، رکود ایجاد می شود. در حال حاضر در کشور ۸۰۰ هزار واحد مسکونی خالی وجود دارد که بر اساس آمار ۳۰۰ تا ۳۵۰ هزار واحد آن در شهر تهران است و کسی قادر به خرید این خانه ها نیست. در حال حاضر اگر جوانی بخواهد وارد بازار کار شود و خانواده اش نتوانند از او حمایت کنند، توان خرید خانه نخواهد داشت. این یکی از دلایل اصلی فرار مغزها در کشور ماست. در کشورهای دیگر قیمت خانه نسبت به ایران بسیار پایین تر است زیرا مسکن یک کالای سیاسی است و به اندازه ایران سرمایه ای نیست. بسیاری از خانه ها خانه هایی است که بعد از ۳۰ یا ۴۰ سال غیرقابل استفاده است زیرا بخش اعظم آن از چوب ساخته شده است؛ این به خاطر ساخت صنعتی ای است که در ایران وجود دارد. از سال ۱۹۶۰ ایران و کره جنوبی همزمان شروع به فعالیت های صنعتی کرده اند. در کره کارخانه فولادسازی، ورق فولاد برای صنعت تولید می کند و در ایران، فولاد به صورت میلگرد برای ساختمان سازی و مستغلات تولید می شود. عده ای معتقدند ساخت مسکن محرک بسیار بالایی برای اقتصاد کشور است که ۱۲۰ صنعت درحاشیه را راه اندازی می کند. مشکل اینجاست که منابع در این بخش قفل و وارد بخش دلالتی می شود و مسکن سازی ها برای استفاده نیازمندان نیست و به منظور خرید و فروش است. در جایی که سود، محرک جذب سرمایه باشد، برای حفظ سود گروه های خاص، قانونگذاران وضع قانون می کنند. متأسفانه در ایران منطقی که برای شهرسازی وجود دارد، فقط پول است که باعث دلالتی و فسادهای بزرگ می شود. علت این که درآمدهای ارزی کشور از سال ۸۴ به شدت افزایش یافته، این است که ۵۶ درصد کل درآمدهای ارزی از سال ۱۳۳۸ تا ۱۳۹۲ (که ۳۸ درصد کل این سرمایه است) در دوره ۸ ساله دولت های نهم و دهم به دست آمده است. از سال ۸۶ به بعد قیمت مسکن به یکباره شتاب می گیرد و موتور محرک فعالیت های مسکن و مستغلات می شود. چندین سال پیش طبق بررسی هایی اعلام شد که اقتصاد ایران به دلیل سلطه مستغلات هرگز نمی تواند صنعتی شود زیرا فعالیت های اقتصادی هدف مشخصی ندارد و به عبارتی هدف تعریف شده آن، حفظ همین ساختار کج اقتصادی است. این فعالیت ها به نوعی آمیزه ای از همدستی قدرت و ثروت است زیرا

کسانی که قدرت دارند صاحبان ثروت هم خواهند شد. در آمریکا، رابطه قدرت و ثروت برعکس بود یعنی کسانی که صاحبان ثروت بودند وارد قدرت شدند و با حذف مقررات و قوانین، زمینه را برای کسب سودهای بیشتر و بانکداری غیرمولدها فراهم کردند. ثروتمند شدن صاحبان قدرت در ایران از آفاتی است که انقلاب را می خورد، به خصوص پس از جنگ و شکل گیری این منطق که اجازه دهیم بسیج و مردم از مواهب انقلاب استفاده کنند. مواهب انقلاب ورود به بخش خصوصی است در حالی که بسیاری از مسئولان وارد فعالیت های واردات و صادرات شدند.

از آنجا که این قسم رانت خواری تولید را فلج و جامعه را به نوعی دچار تنبلی ذهنی می کند، چه اثرات منفی ای در بهره وری خواهد گذاشت؟

اتفاقی که در این شرایط رخ می دهد، این است که چنین اقتصادی توانایی خلق شغل ندارد و وقتی که شغل به تناسب ظرفیت جمعیت ایجاد نمی شود و از سویی به طور مداوم، نیروی انسانی تربیت می شود، کار متناسب برای نیروی انسانی وجود نخواهد داشت. در حال حاضر در کشور ما سالانه ۹۴۰ هزار فارغ التحصیل از دانشگاه ها بیرون می آید که این رقم سالانه به بیکاران موجود با مدرک دانشگاهی اضافه می شود. آمار بیکاری به این صورت است که ۲۴ درصد، جوان های دانش آموخته هستند و حدود ۱۱ درصد هم آمار بیکاری کل است. این به آن معنی است که این اقتصاد اصلا تقاضا ندارد.

این موضوع چقدر به پدیده رانت اطلاعاتی از طریق سیستم های مملکتی دامن می زند؟

یکی از دلایل نابرابری ها در کشور دسترسی به اطلاعاتی است که به Insider information موسوم است که همان اطلاعات درون سازمانی است. ولی مهم تر از این ها ارتباطات خود مسئولان برای ایجاد شغل و کسب فرصت هاست. حتی اگر از پیش اطلاعی از بالا یا پایین رفتن قیمت تعرفه کالاها نداشته باشند ولی وقتی تعرفه یک کالا بالا می رود و فرصت برای امتیازها به وجود می آید، خودبه خود چون به آن دسترسی وجود دارد، ایجاد سود می کند. در چنین شرایطی شما یک نماینده مجلس به من نشان دهید که فرزندش بیکار باشد یا شغلش دستفروشی باشد، در حالی که در اقشار سطح پایین بسیاری از افراد دارای مدارک دانشگاهی از سر ناگزیری دستفروشی می کنند. در چنین وضعیتی مناسبات بسیار غلط و کجی در جامعه حاکم می شود، مثلا جوان دستفروشی که مدرک دانشگاهی دارد به چشم خود می بیند که هم دوره دانشگاهی اش به دلیل منصب دولتی پدرش دارای یک موقعیت شغلی خوب است. در این شرایط در میان مردم عادی چه نگاهی نسبت به جامعه ایجاد خواهد شد؟ هیچ نوع تعلق خاطری نسبت به جامعه وجود نخواهد داشت. این درد بسیار بزرگی است و به همین دلیل کسی که از کشور خارج می شود دیگر قصد بازگشت ندارد. این که هرکسی سهمی در تولید اجتماعی داشته باشد، نکته ای بسیار کلیدی است و تعلق خاطر افراد نسبت به جامعه را شکل می دهد. مطالعاتی که در زمینه علل فروپاشی لیبی، سوریه، تونس یا مصر انجام شده نشان داده که دو ویژگی مشترک در فروپاشی این کشورها وجود دارد؛ یکی نابرابری و تبعیض و دیگری بیکاری نسل جوان. این ها محرک های اصلی انقلاب ها و فروپاشی نظام ها بوده است و متأسفانه تمام این آسیب ها به طرز نگران کننده ای در کشور ما وجود دارد.

ارتباط رانت خواری با پول نفت و پول های بلوکه شده ایران را چگونه بررسی می کنید؟

این دو موضوع بسیار به هم مرتبطند. وقتی به عقب برمی گردیم می بینیم که اقتصاد ما ظرف ۱۰۰ سال گذشته، مولد و صنعتی نبوده بلکه عمده فعالیت ها، خرید و فروش بوده است. در سال ۱۳۹۱، ۲۵ درصد GDP کشور (Gross domestic product) مربوط به بخش مسکن بوده است. هیچ جای دنیا چنین وضعیتی وجود ندارد. این مسئله نشانگر این است که این اقتصاد کاملا بیمار است. منبع اصلی این درآمدها، درآمدهای نفتی است. مهم ترین بخش پرسود در این زمینه بخش پولی است. در سال ۱۳۷۸ یعنی دوره برنامه سوم، بحث خصوصی شدن بانک ها در ایران شکل می گیرد و این باعث تأسف است که همزمان و به صورت زنجیروار در سال های مختلف، قوانین مختلف وضع می شود که باهم مرتبطند، مثلا از بانک دولتی با نرخ بهره پایین وام دریافت و بانک تاسیس می شد که کاملا متعارف بود، بعد قانون به زیان بانک دولتی وضع و به بانک خصوصی مجوز پرداخت سود بیشتر داده می شد. در ایران بانک خصوصی واقعی وجود ندارد بلکه این بانک ها سهام بنگاه ها و موسسات بزرگ و نهادهاست. در چنین شرایطی بعد از این که بانک به اصطلاح خصوصی تاسیس شده است، قانون وضع کرده اند که دستگاه های دولتی می توانند منابع خود را از طریق بانک های خصوصی یعنی از طریق پول نفت خرج کنند و این پول هرگز بازتوزیع مناسب نداشته و منجر به خلق شغل نشده است. علی رغم محدودیت هایی که در بخش صنعت داریم، به صنایع فولاد رانت زیادی تعلق می گیرد ولی اصلی ترین فرصت های شغلی را همین بخش ها ایجاد کرده است، علی الخصوص صنایعی که بیشترین فرآیندهای تولیدی آن داخلی بوده است. در صنایع خودروسازی بخش هایی که نام تولیدکننده را یدک می کشند، درواقع بیشتر مونتاژانجام می دهند. سایپا و ایران خودرو که فعالیت تولیدی بیشتری دارند، خلق شغل بیشتری هم انجام می دهند.

پس موتور محرک، کدام بخش از اقتصاد است؟

موتور محرک اقتصاد، نفت و درآمدهای حاصل از منابع طبیعی مانند معدن، گاز و... است. اقتصاد ما ظرفیت های خلق ثروت را به اندازه مورد نیاز کشور برای توسعه و تحول جمعیتی ایجاد نمی کند و علت وابستگی شدید اقتصاد ایران به منابع طبیعی، همین است که ویژگی اقتصاد ماست. شیوه مدیریت منابع طبیعی هم در این زمینه بسیار اهمیت دارد، منتها ساخت اقتصادی بسیار مهم است زیرا نهادهای متناسب با خود را شکل می دهد. هر نوع اصلاحاتی که بنا باشد در کشور ما شکل بگیرد باید در سه بخش انجام شود؛ یکی در بخش خرد که به رفتارهای بنگاه و فرد پرداخته می شود. دوم در سطح میانه که در آن به اصلاحات نهادی و کارکردهای نهادها توجه می کنیم. سوم در دسته کلان که به رفتار ساختارها توجه می کنیم، یعنی نسبت های کارکرد اقتصاد کشور. رفتارهای خرد به دو رفتار دیگر بستگی دارد. در شرایط فعلی اقتصاد ما، اقتصاد مقاومتی و بخش خصوصی کارکردی ندارد بلکه بخش خصوصی متناسب با این اقتصاد فاسد از آن بیرون می آید. یعنی شخصی وارد بخش خصوصی می شود که امکان زدو بند و سهم خواهی داشته باشد. بنابراین ویژگی اصلی این اقتصاد ناکارآمدی شدید است. در چنین شرایطی منابعی که می توانند خلق شغل کنند، شغل ایجاد نمی کنند، بیکاری افزایش پیدا می کند، فرار سرمایه رخ می دهد و منجر به فرار مغزها از کشور می شود. همچنین هزینه زندگی مردم به شدت بالا می رود و الگوهای مصرفی تغییر می کند. پدیده عجیبی که اخیرا در جامعه ما رخ داده ایجاد تحول جدی در الگوی مصرفی خانوار است. سطح مسکن در ایران بالا رفته است. میانگین سرانه مسکن شهری در ایران ۴۰ متر مربع است که در انگلستان ۴۵ متر است. انگلستان کشوری است که در آن دولت کنترل ویژه بر مسکن دارد یعنی هم ساخت و سازهایی تحت عنوان مسکن اجتماعی داشته و هم این که از

فعالیت های مسکن حمایت های مالی می کند. بنابراین کشور ما فاصله زیادی با کشورهای صنعتی ندارد ولی منابع برای ما قابل دسترسی نیست. در ایران در این چند ساله میانگین مسکن شهری به ۱۲۰ متر تغییر کرده است. این یعنی سطح زیربنا به شدت افزایش یافته که به وفور مشاهده می شود این باعث ایجاد رقابت عجیبی در مصرف گرایی شده که یکی از دلایل اصلی انحراف در تخصیص منابع است. منابعی که باید صرف خلق شغل شود، وارد فعالیت های غیرمولد بیشتری می شود. بنابراین ما شاهد رشد بی سابقه مصرف گرایی افراطی و مخرب در کشور خواهیم بود. در چنین شرایطی اندیشه صاحبان ثروت است که قادر به بازتولید خود است. در چنین جامعه ای خشم و خشونت بیداد می کند، خشونتی که در میان افراد اقشار آسیب پذیر به لحاظ مالی نسبت به قشر ثروتمند شکل می گیرد و شاهد انشقاق میان اقشار مختلف خواهیم بود.